

محترم آقای رهپو طرزی،

بخاطر گشایش یک باب تبادل نظر و دیدگاه و همچنان فهم همه جانبه مقاله تحلیلی تان "جنبش رهایی و آزادی زن" میخوام شماری از پرسشها را مطرح نمایم تا با پاسخدهی آن راه نقد و درک این نوشته متین باز شود:

۱- "مشی" و "مشیانہ" به کدام دوره تاریخی مربوط است؟

۲- چه دلایلی وجود دارد که نسب باید از راه مادر پیگیری شود؟

۳- تساوی مرد و زن از نگاه حقوقی در سرزمین ما تا قبل از تهاجم عربها چه گونه بود؟

۴- کشوری را سراغ داریم که در آن فمینیسم (زن آزاد خواهی) به همان خطوط ۱۱ گانه آن که در نوشته شما تبارز یافته است رسیده باشند؟ زیرا در عرصه های گوناگون به ویژه اقتصادی (تساوی کار، مزد مساوی و غیره) هنوز هم در جامعه های پیش رفته دشواری های فراوان وجود دارد.

۵- از نگاه شما که مدت طولانی در عرصه های گوناگون پژوهش مینمایید. در کدام یک از نظامها و دوره های تاریخی افغانستان تلاشهای سودمند در اعاده حقوق زن و مسأله تساوی زن و مرد تحقق یافته است؟

۶- راه بیرون رفت از وضعیت را در کجا می بینید؟

۷- چه باید کرد که وضعیت به سود عدالت اجتماعی متحول شود؟

با حرمت و صمیمیت

صدیق وفا

در خط توضیح به پرسش اول :

تا آن جایی که روشن است این امر ریشه در اسطوره های کهن و باستان در این بخش از دنیا و سرزمین ما، دارد. در این اسطوره چنین آمده است:

هنگامی که گیومرث را گاه مرگ فرا رسید، بر پهلوی چپ خویش بر زمین افتاد. در آن زمان که واپسین دم حیات، شمرده می شد، نطفه زنده و بالنده اش به رنگ سرخ، بر زمین ریخت.

مدت های زیاد بر این نطفه پرتو خورشید، بتابید این کار، آن را شفاف و پاکیزه گردانید و توان باروری بخشید.

پس از مدتی، از این نطفه، دو گیاه بر دمیدند که در آغاز چنان به هم پیچیده و درهم تنیده بودند که بازوانشان از پشت به شانه هایشان آویخته بوده و پیکر هایشان به هم چسبیده بود. سپس آرام آرام آن دو، سیمای بشری یافتند. یکی مشی و دیگری مشیانہ نام گرفتند.

برخی از پژوهشگران این را گیاه ریواس، که یکی از رستنی هاست و به شکل بازوی انسان می باشد، می دانند. امروز آن را مهر گیاه یا گیاه عشق می خوانند. در باره این گیاه که نمای انسانی دارد و هیکلش دارای تنه و دوپاست، افسانه های زیادی رواج یافته است.

در تاریخ های گونه گون مانند: مسعودی و طبری، به ترتیب مهلا و مهلیانه و ماری و ماریانه ذکر شده اند. در زبان خوارزمی آن را مرد و مردانه خوانده اند.

ابو ریحان بیرونی (۱۰۴۸-۹۷۳ ع.) در کتاب "آثار الباقیه"، اش که پس از هجوم عربان نوشته شده است، به آن نماد دینی داده است و می نویسد: "خداوند در امر اهریمن حیران شد و پیشانی او عرق کرد و آن عرق را مسح نمود و به کنار ریخت و گیومرث از این عرق جبین آفریده شد.

"اهریمن بر آن شد تا او را بخورد. او شروع به این کار کرد تا به جایگاه تخمدان و ظروف منی

در پُشت او رسید. در آن هنگام دو قطره مَنی از پشت کیومرث به زمین ریخت و گیاه ریواس از آن روید و مشی و مشیانه که به منزله آدم و حوا هستند، از میان این دو بوته ریواس، متولد شدند.، این افسانه به روایت های گونه گون در خط اسطوره ها جریان یافته است.

این یک امر روشن است که انسان در درازای تاریخ، با تمام پدیده های گوناگون هستی که رو به رو می شده است، به آنان نیروی فراسوی هستی می داده است. این امر در خط نمادین خدایان زن و مرد، که جاویدان و نا میرا اند، صورت می گرفت.

برای برخی نماد نیکی، خیر و روشنی داده می شد و برای گروهی بیان بد، شر و تاریکی. انسانان در وجود آن ها حضور گونه گونی زنده گی را که با آن ها هر لحظه و ثانیه رو به رو می شدند و اثر نیرومندش را بر وجود و هستی خویش لمس می نمودند، می بخشیدند. این حس انتزاعی زمانی شکل گرفت که انسان در دایره فکر و اندیشه ورود پیدا کرد. از همین فرسخنما، از دیگر انسان نمایان و جانداران در خط تکامل تدریجی و آرام آرام برابر با زیستگاه اش، پیشی گرفت.

این خدازنان و مردان به شکل های گونه گون مورد نیایش - برای رد بلا و مصیبت که سر راه اش فراوان سبز می شدند - قرار گرفتند. آنان را در محراب هایی، پیکره هایی و یا قربانگاه هایی مورد ستایش قرار می دادند. پسان تر ها شاعران و نویسندگان برای نمایش عظمت و کارایی این خدایان، سروده ها می ساختند که بیان آن ها را می توان در اسطوره های همه قومان به فروان دید.

در فرهنگ یونان، این اسطوره ها در وجود خدایان کوه المپ، جایگاه بلندی دارد.

در فرهنگ ما، برای بررسی این مساله نباید در مرز های سیاسی کنونی در بند ماند، بل نگاه ما سرزمین گسترده یی از ، میان دو آب، در شرق میانه تا کنار دریای ، سیر،، یا سیحون در شمال تا کنار دریا های گنگا و جمنا، در جنوب را بایست در نظر داشته باشد.

در این جا، می توان به سیاهه بلند نام خدایان زن و مرد در اسطوره های خویش دست یافت. تاکید من بر نام ها خدازنان، بیش تر است :

این درستی و واقعیت روشن را نباید فراموش نمود که بسیاری خدازنان و مردان که در فرهنگ ویدایی، نماد خوبی اند در فرهنگ اوستایی، خواهر دوگانگی دیگرش نماد، بدی می باشند.

نمونه روشن این امر ، دیو،، یا ، دیوا،، می باشد. این خدامرد در فرهنگ ویدی، نماد خوبی و نیکی است، اما، در فرهنگ اوستایی بیان شیطانی. ما هنوز هم این واژه ، دیو،، را به مانند نماد بدی، ویرانی و شیطانی می پنداریم.

من در این جا تنها به چند نام از میان بیش تر از شصت خدازن و خدا مرد، اشاره کوتاهی می نمایم:

اسما: نماد شیطان، شهوت، خشم و انتقام.

استو ویداتو : خدایی که روح های آدمی را که به سوی آسمان برای رهایی پرواز می نمایند، پی می گیرد تا آنان را بار دیگر به بند بکشد.

آگاس : که ، چشم شیطان ،، معنا دارد، خدا زن درد و رنج است.

اهورا مزدا : خدای خدایان و خدای خرد. او پیداکر آسمان ها و زمین است. او در جنگ دایمی با اهریمن است و از پیروانش می خواهد که به نبرد او که نماد تاریکی است بروند. چرخ و دایره را می توان نمادش خواند. این امر را می توان بیان باور به دور پایان ناپذیر زنده گی که به شکل دورانی ادامه می یابد، خواند.

اهورانی : خدازن. نگه دارنده آب. او را دختر اهورامزدا می خوانند. معنای نامش ،، کسی که به اهورا بستگی دارد،، می باشد.

آلاتاوم : خدا زن جهان زیرین.

امررتات : به معنای ،، نامیرا،، نگهدارنده نبات ها و جلوگیری گر پیری.

انا هیتا: خدا زن باروری، آب، و حامی زنان. او هم چنان خدازن جنگ می باشد. معنایش زن پاک و باکره. او در برخی تصویر ها کوزه آب به دوش دارد. برای او کبوتر و طاووس نماد جانوران مقدس اند. آن گاهی که پارس به تصرف بابل موفق شد. (سده ششم پ.ع.) این خدا زن را به شکل ایشتر، خدا زن دیگر آراستند. پس از آن پرستشش به شکل روسپی معبد در شوس، اکانتا و بابل، صورت می گرفت.

ارمایتی : نماد وقف. او بیان تمام نمای سرسپرده گی و اطاعت است. او هم چنان خدازن باروی و مرگ است.

دنا: خدازن. او نماد دین شخصی است. نامش به معنای ،، پیام آور ،، می باشد.

دروگ : شیطان زن که نماد دروغ است.

درواسپا: خدازن. نگه دارنده گله، کودکان و دوستی.

گاوس – اوروان: نگه دار گله. به معنای ،، روان نر گاو،،.

ایژا: خدازن هند و اروپایی که پذیرنده قربانی.

زم - ارماتای : خدازن زمین.

آن گونه که در می یابیم، در این گونه اسطوره ها برای تمام پدیده های هستی از ساده تا پیچیده که انسان به شکلی از شکل ها در دوران آغاز کشت و زراعت به آن ها رو به رو می شده است، از آن ها هراس داشته و یا آرزوی یاری آن را می نموده است در وجود خدایی تبلور می یابد.

این امر با قرار گرفتن سطح آگاهی انسان به شکل انتزاع، به خدای یگانه که در وجودش تمام این توانایی ها رقم می خورد، بدل می گردد.

در همین گاه پای باور های اوستایی که در سروده هایی به همین نام، شناخته می شود، به میان می آید.

در همبود آرمانی سروده های کشتگران اولی، زن با مرد در نبرد مشترک با دیو قرار دارد.

بعد ها بر این سروده ها و آموزه ها مهر زردشت، موجود افسانه یی و اسطوره یی را زدند.

در بخش اولی یا دیرین این سروده ها، واژه گان ،، نر ،، و ،، نیری ،، (زن) در کنار هم قرار دارند. این واژه گان، گاهی معنای یگانه ،، مرد و زن نجیب،، را در بر دارد.

در این سروده ها - به ویژه بخش کهنش - زن همانند مرد به مقام های بلند دینی حق دست یافتن را، بدون برتری جنسی دارند.

اما، آرام آرام با رخداد دگرگونی در درون همبود کشتگران، زن مقام مساوی را از دست می دهد.

در برخی مراسم دینی، دختران باکره قربانی می گردند.

در شاخه های دیگر این باور، زنان از شرکت در مراسم قربانی، هنگامی که خونریزی ماهانه دارند، و یا دخترانی که هنوز باکره اند و با مردی یا مردانی همخوابگی نکرده اند، محروم می گردند. هم چنان مردانی که توان تولد فرزند را از دست می دهند، یا پسرانی که بالغ نشده اند، نیز در این گونه مراسم شرکت کرده نمی توانند. هم چنان مردان و زنان شیطان یا بد، کوران، کران، بلستیان و احقمان نیز از شرکت در این گونه مراسم دور نگه داشته می شوند.

اما، در این آموزه ها، زنان به مقام رهبری دست یافته می توانند. آنان حامی و نگهبان

دیگران شده و می توانند دارای ملکیت و ثروت گردند.

از سوی دیگر در همین آموزه ها زنان در هنگام خونریزی ماهانه در جای منزوی قرار داده می شوند. لازم به یادآوری است که هم اکنون در ناحیه قبیله نشین چترال در پاکستان، این رسم جریان دارد. در این باره حکم روشن این است که زن یازده فرسخ دور تر از آتش مقدس، از آب پاک و مرد صادق نگه داشته شود. او را روی فرش چنل بنشانند و تنها از کوزه آهنی و سربی که خوار شمرده می شوند، می تواند آب بنوشد. غذای کمی به او داده شود.

زن را پس از پایان خونریزی ماهانه، با شاش گاو شتشو و غسل می دادند تا پاک شود. به این گونه در بخش های پایانی اوستا، خط جدایی میان زن و مرد و پایان تساوی این دو موجود، روشن تر می گردد.

در آموزه های ویدایی، در هند یا شرق کشور، نیز به این درستی و واقعیت دست می یابیم که در بخش اولی که مربوط به ریگ ویدا، ست، با آن که مرد برتری دارد، اما، زن از مقام شایسته یی بر خوردار است. اما، آرام آرام حال، موقف و وضع زن دگرگون می شود و به مرتبه پایینی قرار می گیرد. این امر را در آموزه های بودایی نیز می توان دید.

درستی ها و واقعیت ها

اما، به باور من از آن گاهی که دوران میوه چینی و شکار پایان می یابد، و انسان به کشت، آغاز می نماید. این کار در دوران نوسنگی میان ده تا پانزده هزار سال پیش، صورت می گیرد.

برای توجه به کشت و کار، کشتگران این افسانه ها را به شکل سروده ها بیان می دارند. بعد ها تبلور آن ها را در سروده های ویدایی (۲۲۰۰ - ۱۶۰۰ پ.ع.) و بعد اوستایی (۱۵۰۰ پ.ع.) می یابیم. نا گفته نماند که سرود های ویدایی کهن ترین اثری است که از زبان هند و اروپایی، به جای مانده است.

این را هم فراموش ننماییم که سانسکریت، زبانی که به آن سروده های ویدایی شکل گرفته است، با زبانی که سروده های اوستایی، بیان شده است و آن را زبان اوستایی می نامند - چون نام اصلی را نمی دانند - همانند خواهران دوگانگی اند.

متن شناسان هر دو زبان به این باور اند که این دو تا چنان به هم نزدیک اند، که به ساده گی یکی را به دیگری می توان برگرداند.

بعد ها این سروده های دهگنان و کشتگران از زن و مرد، را رنگ دینی دادند و به کسان اسطوره یی مانند زرتشت و دیگر و دیگر... نسبت دادند.

جای تعجب و شگفتی نیست که در هر دو سروده ها، توجه به کشت و کار و گاو که تا مرز خدایی پرستش می شده است، در گوهر کار شان قرار دارد.

تا جایی که به اسطوره ها بر می گردد، ما این جدایی را کم تر سراغ کرده می توانیم.

اما، این را باید به یاد داشت که مرد در دوران شکار، بنابر تقسیم کار ساده که زن ساکن گردید تا از کودک پرستاری نماید، زیرا نوزاد انسان با مقایسه دیگر جانداران، به مراقبت جدی، کم از کم سه سال نیاز دارد. مرد به توانمندی بیش تر جسمی دست یافت. در برخی مورد ها مرد شکارگر تا سی ک.م. هر روز به دنبال شکار می دويد. خود جریان شکار با آن ابزار اولیه شکار که از سنگ شکل داده می شد، کار جسمی پرتوانی را نیاز داشت. این امر، زمینه را برای رشد جسمی مرد و توانمندی اش فراهم ساخت.

این را نباید فراموش نمود که در جریان تکامل تدریجی، برای بقای نسل، مرد توان باروری بیش تری یافت. اما، این زن بود که در مدت نزدیک به یکسال کودک را در رحمش پرورش می داد. از همین روست که در آغاز که هنوز آگاهی نسبت به نقش مرد در امر باروری

روشن نبود، زن به جایگاه خالق و هست کننده دست یافت. تا همین آخر ها که اروپاییان وارد افریقا شدند آن گاهی که از زنی در باره علت بارداری اش می پرسیدند، در پاسخ می گفت که پس از آن که ماهی در آب، تن شان را لمس می کرده است، او باردار می شده است. همین دوران شکار و بعد کشت و زراعت مرد را در جایگاه برتر قرار داد. به این گونه زن در پله پایین تر قرار گرفت. از سنگ نوشته هایی که در کشور ما و دورادورش به دست آمده است، این جدایی و برتری مرد را می توان دید. در این اثر ها خدایان نیز به شکل و هیت مرد، مورد ستایش و پرستش قرار گرفته اند.

در خط پاسخ به پرسش دوم :

تا همین آخر ها در دانش نسبی یا جنی و ژنی باور به این امر بود که نصف ،، دنا، یا تیزاب هسته یی، ماده یی است که همسان خویش را می سازد، به زن و نصف دیگر به مرد تعلق دارد. این ماده دارای رقم ها و داده هایی است که ویژه گی ها جسمی و حتا رفتاری را به نسل بعدی انتقال می دهد.

این را باید یادآور شد که این ،، دنا، در تمام ساختار های موجود های زنده، بخش مهم کروموزم ها را که انتقال دهنده آگاهی ها و داده های نسبی، جنی و ژنی مانند رنگ پوست، موی و دیگر و دیگر... ویژه گی ها اند، را تشکیل می دهد.

اما، اکنون بررسی ها نشان می دهد که امر درست نیست. یک توتو کوچکی از این ،، دنا ،، تنها و تنها برخی خصوصیت ها را از راه زن به نسل های بعدی انتقال می دهد و بس.

نام این ماده ذره را دانشمندان دانش نسبی، رشته گک باریک ،، دنا، نام گذارده اند. نام دانشی اش را ،، دنا یا مادر یا زن،، می باشد. این رشته، یک ساختار زنده مستقل در درون ،، دنا ،، می باشد. این رشته گک، تولیدگر نیروی زیاد می باشد.

این رشته گک، مانند خمیر مایه، خود تولید حجره می نماید. منی مردان این رشته باریک ،، دنا، را دارد و همین نیروست که تخمک مرد را در سفری دراز تا تخمک زن انتقال می دهد. اما، این رشته گک، به مجرد داخل شدن به تخمک زن، از میان می رود. این به آن می ماند که مرد هنگام داخل شدن به خانه، تفنگش را در بیرون بگذارد.

این را باید دانست که هر تخمک زن، ۱۰۰ هزار تا یک میلیون ،، دنا مادر،، دارد در حالی تخمک مرد در منی، تنها ۱۰۰ و یا هزار تا می داشته باشد. آن هم هنگام ورود به تخمک زن از میان می رود. این روند را در همه جانداران و نبات ها می توان رد یابی نمود.

به این گونه هر کدام ما، یک گونه خصوصیت نسبی مادر را به ارث می بریم. رد این امر را می توان تا نسل نسل پیشین دنبال نمود. این را می توان تا ۲۰۰ هزار سال پی گرفت. ویژه گی مهم این ،، دنازن،، پایداری اش می باشد. این امر دانشمندان را توان آن می ببخشد تا شجره و نسب کسی را تا پیش از تاریخ رد یابی نمود.

در این سفر دراز امری دیگری که مهم است، چرخشگاه یا فرسخنمایی که ژن را دچار دگرگونی می سازد. پس از این دگرگونی، ویژه گی های نوی به فرزندان مادر، انتقال می نماید. اما، پسر نمی تواند آن را به نسل بعدی انتقال بدهد.

این فرسخنما ها کم از کم در مدت ده هزار سال رخ می دهد.

در جریان ۲۰۰ هزار سال، ما شاهد پدیدار شدن این فرسخنما ها هستیم. در این فرسخنما ها، چیزی که جالب است، این می باشد که برخی ویژه گی های گذشته همراه با خصوصیت ها نو، به دختران انتقال می یابند.

با رد یابی این دگرگونی ها، می توان درخت خانواده گی یا شجره خانواده گی را تنها و تنها از خط مادر دنبال کرد و بس.

دانشمندان رشته نَسَبی یا ژنی، از بررسی های دانشی نوین چنین به نتیجه رسیده اند که ،، دنا مادر ،، ما در زمان میان ۱۵۰ تا ۱۹۰ هزار سال پیش در افریقا شکل گرفته است. بعد میان ۶۰ تا ۸۰ هزار سال پیش در آسیا فرسخنمای نوی پدیدار شده است.

در نتیجه ،، درخت جغرافیایی،، صورت داده شده است.

به این گونه دانش نسبی روشن ساخت که ما، گذشته گان خویش را تنها و تنها از راه مادر یا زن می توانیم دنبال نمایم و بس.

دانش نسبشناسی یا ژنی، می تواند خط گسترش جغرافیایی و مسیر کوچکشی را از زمان پیش از تاریخ میان ۵۰ تا ۱۷۰ هزار سال را ترسیم نماید.

آن گونه که می دانیم هموساپینان ۲۰۰ هزار سال پیش در افریقا راه خویش را از انسان نمایان که روی دو پای خود راه می رفتند، جدا نمودند. اما، انسان نمایان دیگر، دو میلیون سال پیش در خط تکامل تدریجی روی کره زمین حضور یافتند.

هموساپین، انسان تمیزگر، به اثر ،، جهش بزرگ ،، از دیگران پیشی گرفت. زبان و به دنبال آن ابزار کار و جنگ، توان برنامه سازی و تشریک مساعی، او را توانایی و گسترش بهره برداری از سرچشمه ها هستی داد. این کار، خط روشنی را میان انسان تمیزگر و انسان نمایان، کشید.

اولین گروه که نسب شناسان به نام فرسخنمای ،، لام یک ،، می خوانند، ۱۸۰ هزار سال پیش از افریقای شرقی یا شاخ افریقا به سوی مرکز افریقا سیر نمودند.

در این جا فرسخنمای دیگری با نام ،، لام دو،، در مرکز افریقا رخ داد.

بعد، آن گاهی که افریقا را ترک و وارد آسیا در شرق ترکیه یا اناتولی شدند، فرسخنمای دیگری به نام ،، الف یک،، رخ می دهد.

پس از آن فرسخنمای دیگری در ساحه اروپا - آسیا با نام ،، الف دو ،، شکل می گیرد. این گروه در مسیر اورال، سائیریا، آلاسکا، امریکای شمالی، امریکای میانی تا امریکای جنوبی می رسد.

فرسخنمای دیگری در آسیای مرکزی رخ می دهد با نام ،، الف سه،، که گروه مربوط تا جنوب شرق آسیا می رسد.

در مورد پاسخ به پرسش سوم، می توان گفت :

آن گونه که دیدیم این مساله در بخش اسطوره ها و دیدگاه های اوستایی به بررسی گرفته شد. این ها به دوران پیش از تاریخ، آن گاهی که سنگ نوشته یی به میان نیامده بود، تعلق دارند.

این امر روشن است که تاریخ و پیش از تاریخ با ایجاد خط - از هرگونه اش - جدا می گردد. این خط هم در وجود سنگنوشته هایی به دست آمده اند که بر وضع تاریخی روشنی می اندازند.

در بخش جغرافیای فرهنگی ما، در شرقش، این امر به فرمان های آشوکا (۲۶۹ پیش از عیسا تا ۳۲ پس از عیسا) فرمانروای موریاییان که در بخش های گوناگون کشور به دست آمده اند، بر می گردد.

در بخش دیگر، در غرب، با سنگنوشته هایی که از دوران فرمانروایی هخامنشیان به دست آمده اند، تعلق می گیرد.

دوره هخامنشیان (۳۳۰ - ۵۵۰ پ.ع) :

مهم ترین سنگنوشته هایی که در مورد جایگاه زن در این دور روشنی می اندازند، سنگنوشته هایی کاخ پریسپولیس می باشند. در آن از موقف زنان در دربار و همچنان زنان ساده

و کارگر، گپ زده می شوند.

البته از سرچشمه های دیگر که بسته به تاریخنگاران یونانی اند، و حتا انجیل ها می باشند، می توان بهره گرفت.

این امر روشن شده است که واژه ایلامی، دوکشیش، (شاهدخت) برای همه زنان دربار به کار برده می شد. پیکره ها، پیوند آنان را با شاه نشان می داد. به آنان به نام، مادر شاه، و یا، زن شاه، و یا، زن کاخ، نام برده می شود. این امر به پیروی از دیدگاه ها و زیر تاثیر آسوریان و بابلیان، صورت می گرفته است.

تاریخنگاران یونانی از کنیزان شاهی نام می برند. اینان با آن که مقام بلندی در دربار داشتند، اما، چون غیر پارسی بودند، حق ازدواج با شاه را نداشته و فرزندان شان حق دست یابی به مقام سلطنت را نداشتند. هم چنان از اسیران زن در این جا نام برده می شود که از سیدون به بابل و شوش آورده می شدند.

برای آنان بخش ویژه یی در دربار درست می کردند. اما، نمی توان واژه، حرَم، را در این مورد به کار برد. این زنان دربار، در کنار تعداد کم مردان درباری در صرف صحبانه و یا نان شب با شاه می پیوستند.

آنان دارای استقلال مالی بودند و خود به تنهایی یا با شاه در سفر ها شرکت می کردند.

داده های باستانشناسی نمایانگر این درستی و واقعیت اند که زنان دربار گاه گاهی مانند شاه، دربار دایر نموده و دیگران را می پذیرفتند. در برخی مهر ها مراسم تاجپوشی هم حک شده اند. آنان مهر های جداگانه یی داشتند و در سرزمین پارس و حتا کشور های دیگر، مالک زمین و دستگاه های تولید بودند.

برای مرگ این زنان سوگواری رسمی به راه انداخته می شد.

نکته جالب دیگر این که ازدواج درون خانواده گی، یا به اصطلاح امروز، محارم، وجود داشته است. به این گونه ازدواج با بردار و خواهر اندر، خواهر زاده و بردار زاده صورت می گرفته است. این کار، به نام، قانون رابطه جنسی با خانواده، یاد می گردید. در این خط ازدواج میان بردار و خواهر پدر و دختر، جاری بود.

زنان عادی به مقام های عالی در دربار، دولت و دینی دست نمی یافتند. آنان به حیث آدمان ساده در کنار شوهر و فرزندان شان، به کار می پرداختند. در برخی مورد ها زن، در راس گروه زنان کارگر قرار گرفته و جیره بیش تر دریافت می کردند. کارگر زنان یک سوم غذایی را دریافت می کردند، که مردان به دست می آوردند. مادری که نوزادش پسر می بود، بیش تر از آن دریافت می کرد که نوزادش دختر می بود.

در دوران پارثیان

(۲۴۷ پیش از عیسا. تا ۲۲۴ پس از عیسا):

از این دوران سند ها کمی در دسترس اند. اما، در اثر های هنری می توان رد این امر را پی گرفت.

همین ها هم نشان می دهد که زنان دربار با شاه همراه سفر می کردند. اما، موقف ساده یی داشتند.

از آن چی سند هایی که باقی مانده اند، نشان می دهند که زنان وضع و موقف موثر سیاسی و اقتصادی نداشته اند.

بعد ها ما نفوذ فرهنگ یونانی را در دوره سلوکیان در وجود پیکره ها، تصویر ها کندنکاری و هنری دیده می توانیم.

ما برای دریافت این موقف، باید بخش های هنری سری بزنیم. در این بازمانده های

هنری ما راهی برای درک آرایش موی، لباس، گوهر ها و دیگر سامان های آرایش، می یابیم.

در این دربار چند همسری رایج داشته است. زنان دربار از میان خانواده شاهی و یا خانواده های اشرافی، برگزیده می شدند. دلیل توجه به زنان در این دوران در اثر نفوذ فرهنگ یونانیان در وجود شاهان سلوکویان ؟ می باشد.

از زنان در این دوره - به ویژه در دربار، به حیث پیاده شطرنج - برای پیوند های سیاسی - بهره گرفته می شده است.

زنان عادی هیچ بیانی در این اثر های هنری ندارند، تا بتوان از آن به حال و وضع شان پی برد. اما، این امر روشن است که مانند دوران هخامنشیان، زن در این دوره جایگاه پایینی داشته اند.

ساسانیان

(۶۵۱ - ۲۲۴ پس از عیسا)

زنان دربار و خانواده شاهی در سندهای رسمی بیان می شده اند. حضور شان در مراسم روشن سازی ، آتش مقدس ، و قربانی های رسمی، دیده می شود.

بیان و تصویر زنان عادی در این اثر ها هنری راهی نداشتند. تنها بیان زن و تصویرش زمانی نقش می یافت که پیوندی با اناهیته، خدازن، می داشت. در این جا بار دیگر ازدواج میان خانواده گی جاری بوده است. این امر بیانگر کردار زرتشتیان در امر ازدواج میان کسان نزدیک خانواده مانند: خواهر و برادر، پدر و دختر و دیگر و دیگر بوده است.

در این دربار چند همسری رایج بوده است. ازدواج درون خانواده گی در خط نگهداری خون پاک برای وارثان شاه، اهمیت داشته است.

تنها در دوران بحران در آخر دور ساسانیان، دو دختر خسرو، به مدت کوتاهی بر تخت شاهی نشستند.

در بخش هنری، در جام های شراب، سامان آرایش، تصویر زنان به خوبی نقش می یافته است.

در این جا هم از زنان عادی که نقش دوم و سومی را در جامعه داشته اند، یادی نمی شود.

این کار تا دوره های اولیه نفوذ عربان و اسلام ادامه داشته است.

در پاسخ به پرسش چارم، می توان چنین یادآور شد :

آن گونه که نوشتم، جنبش زن آزاد خواهی و به ویژه تساوی زن و مرد، پیوند تنگاتنگ با انقلاب صنعتی دارد.

پیش از آن به گونه یی که در این بررسی مشاهده نمودیم، زن همیشه در مقام دوم اجتماعی قرار داشته است.

در آغاز انقلاب صنعتی هم به بهانه های گونه گون، به زن دستمزد کم تری پرداخت می شد.

با فعال شدن اتحادیه های صنفی، در سده نوزده ام، در کشور های صنعتی، زنان نیز در این کارزار نقش مهمی به دوش کشیدند. آنان با شرکت در مظاہره ها و اعتصاب ها، صدای تساوی خواهی را هر چی بیش تر بلند نمودند. اما، در بسیار مورد ها بنابر حضور پُرنرنگ دید مردسالارانه، در این اتحادیه ها، زمینه کمی برای گسترش نقش زنان فراهم می شد. اما، در نتیجه نبرد خود زنان که باز تابش را در ، قانون بین المللی حقوق بشر ،

۱۹۵۱، دیده می توانیم، زمینه برای این امر فراهم شد.

بعد در کشور های گوناگون به ویژه نظام های مردمسالار، چنین قانون ها یکی پی دیگری به تصویب رسیدند.

اما، در کشور هایی که هنوز در چنگال همبود های پیش مدرن که در آن ها مناسبت های قبیله گی - دهقانی مسلط اند، راه درازی در برابر زنان و مردان آگاه در خط تسلوی میان زن و مرد، وجود دارد.

در پاسخ به پرسش پنجم دیدگاه من چنین است:

آن گونه که اشاره نموده ام، این محمود طرزی، بود که در نشریه،، سراج اخبار،، برای اولین بار از مساله یی به نام زن، - هنوز حق اش مطرح نبود - گپ زد. من هم چنان به واکنش روشن در این زمینه هم اشاره یی نموده ام.

اما، این آغاز دوران سلطنت امانی بود که برای بار اول توجه به حق زن شد. زن وارد مکتب گردید، دارای نشریه یی شد و ثریا طرزی، دختر محمود طرزی و دو خواهرش، پرچم نبرد برای حقوق زن را بر افراشتند. اما، همبود محافظه کار ما همراه با شتابزده گیی که در این راه صورت گرفت، این جنبش را متوقف ساخت.

بعد از سکوت یک دهه، در پایان دهه چل، با باز شدن فضای سیاسی در کشور، زن بار دیگر پای در میدان نبرد گذاشت. اما، این دولت به شدت مستعجل بود.

سپس این داوود بود که زمینه از میان بردن چادری را برای زنان فراهم نمود و آرام آرام زن وارد عرصه جدیدی شد.

اما، به باورم دهه دموکراسی را می توان دوران شگوفایی جنبش زن نشانی نمود. در این دهه، ساختار های گوناگون جنبش زنان شکل گرفتند. در این امر نقش سازمان دموکراتیک زنان را - با آن همه وابستگی اش به ح. د.خ.ا. - در بیدار سازی ذهن ها نمی توان نادیده گرفت. اما، به باور من مشکل بزرگ در این ساختار آن بود که در چنگال ایدیولوژی مارکسباوری روسی در بند بوده و به آزادی و به ویژه مردمسالاری که نگهدارنده و ضامن، حق زن است، نگاه دشمنانه یی داشتند.

پس از کودتای داوود، با آن که حضور زنان پُررنگ شده بود، اما، آزادی لازم را برای فعالیت نداشتند، زیرا داوود، درب همه آزادی ها را از آن میان آزادی بیان و تشکل گروه های سیاسی، را بست. به همین دلیل گروه های سیاسی - از چپ و راست - که در دوران دهه مردمسالاری شکل گرفته بودند، به نبرد زیر زمینی روی آوردند یا به کشور های پاکستان و ایران فرار کردند.

این حال و وضع را می توان در تمام دهه یی که ح. د.خ.ا، با یاری شوروی بر مسند قدرت تکیه زده بود، مشاهده نمود.

از آن پس با به قدرت رسیدن مجاهدان و سپس طالبان، دیگر زن به پسخانه جامعه رانده شد.

به باورم پس از سقوط طالبان به وسیله نیرو های جهانی و باز شدن فضای سیاسی، حضور پُررنگ زنان را می توان در همه عرصه های اجتماعی - با وجو برخی سد راه ها و مانع های که بیش تر سنتی و دینی اند - مشاهده کرد. حضور پُررنگ زنان در همه انتخابات، به ویژه امسال، نمایانگر این راستی و حقیقت است که زن، اکنون وارد عرصه اجتماعی با تمام قد شده است.

در پایان این را می توان تاکید نمود که راه رهایی برای زن، نخست از همه در خط نبرد خودش می گذرد.

برای نهادیه شدن این حق، باید تمام تلاش را به خرج داد تا نظام سیاسی مردمسالاری که اکنون شکل گرفته است، با نبرد همیشگی برای پخش آگاهی، نهادینه ساخت.

زن و مرد آن گاهی به آزادی دست می یابند که در فضای یک همبود مردمسالار زیست نمایند. حق آزاد بیان و فعالیت های اجتماعی و سیاسی را داشته باشند. ساختار و تشکل حزب ها و سازمان های اجتماعی که به ارزش های روشنگری و مردمسالاری باور و اعتقاد داشته باشند، اهرم های پُر قدرتی در این راستا می باشند.

به باور من در مورد جامعه عادلانه می توان یک دامن سخن زد. در این باره نگاه های گونه گون، صف بسته اند. اما، این را باید به یاد داشت که این امر به شدت نسبی است. عدالت مطلق را جز در چارچوب پندار و خیال در زمین درستی و واقعی جامعه انسانی نمی توان، شکل داد.

•

شهر گُت تینگن، جرمنی

Goettingen, Germany

هژده حمل ۱۳۹۳ هـ. خ. هفت اپریل ۲۰۱۴ ع.

